بسمه تعالی

موضوع: بررسی أخذ أجرت بر تعلیم قرائت / قرائت/ صلوه

فهرست مطالب:

[مسئله 35: بررسی أخذ أجرت بر تعلیم قرائت 1](#_Toc121776043)

[بررسی روایات دال بر حرمت أخذ أجرت 2](#_Toc121776044)

[روایت حسین بن علوان 2](#_Toc121776045)

[کلام آیت الله سیستانی در مناقشه به استدلال به روایت 5](#_Toc121776046)

[پاسخ از فرمایش آیت الله سیستانی 6](#_Toc121776047)

خلاصه جلسه گذشته:

در جلسه گذشته مسئله أخذ أجرت بر واجبات مورد بررسی قرار گرفت و بیان محقق خویی در مسئله بررسی شد. در این جلسه به بررسی روایات در این باره پرداخته می شود.

# مسئله 35: بررسی أخذ أجرت بر تعلیم قرائت

سید یزدی رحمه الله می فرماید:

« لا يجوز أخذ الأجرة على تعليم الحمد و السورة-بل و كذا على تعليم سائر الأجزاء الواجبة من الصلاة و الظاهر جواز أخذها على تعليم المستحبات»[[1]](#footnote-1)

بحث راجع به اخذ اجرت در تعلیم احکام بود که مشهور آن را حرام دانستند. از جمله محقق خویی در غیر کتاب الصلاۀ چه قبل از آن در مصباح الفقاهة چه بعد از آن در کتاب قضا و شهادات، و همین‌طور کتاب اجاره أخذ أجرت را حرام دانسته و فرموده اند:

« فالصحيح أنّه في كلّ‌ مورد علم من مذاق الشرع لزوم صدور العمل على صفة المجّانيّة كما عرفت في الأذان و لا يبعد في التجهيز، بل هو كذلك في الإفتاء و القضاء، حيث إنّ‌ الظاهر أنّهما من شؤون تبليغ الرسالة و قد قال اللّه تعالى قُلْ‌ لا أَسْئَلُكُمْ‌ عَلَيْهِ‌ أَجْراً \* إلخ، فلا يجوز أخذ الأُجرة عليه، و إلّا ساغ عملاً بعمومات صحّة الإجارة السليمة عمّا يصلح للتخصيص حسبما عرفت»[[2]](#footnote-2)

ما به طور کلی این مطلب را پذیرفتیم و ظاهر وجوب یک فعل را یا به نحو واجب عینی و یا کفایی که من به الکفایه وجود نداشته باشد و منحصر بر مکلف باشد، این دانستیم که استحقاق اجرت وجود ندارد.

## بررسی روایات دال بر حرمت أخذ أجرت

به برخی از روایات نیز بر حرمت اخذ اجرت استدلال شده است. روایات متعددی وجود دارد:

### روایت حسین بن علوان

عمده آن ها روایت حسین بن علوان است که می توان سند آن را نیز تصحیح کرد:

« مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُنَبِّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّكَ لِلَّهِ فَقَالَ لَهُ وَ لَكِنِّي أُبْغِضُكَ لِلَّهِ قَالَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّكَ تَبْغِي فِي الْأَذَانِ وَ تَأْخُذُ عَلَى تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ أَجْراً وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ أَخَذَ عَلَى تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ أَجْراً كَانَ حَظَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[[3]](#footnote-3)

#### بررسی سندی روایت

با نظر به این سند می بینیم مطمئنا شیخ طوسی اشتباه کرده است؛ راوی منبه بن عبدالله است؛ زیرا عبدالله بن منبه نامی در فهرست و رجال ندارد، فقط چند مورد است که شیخ طوسی در تهذیب و استبصار در سند ذکر می کند به حسین بن علوان، ولی آن سندی که به حسین بن علوان است همین منبه بن عبدالله است که راوی کتاب حسین بن علوان و محمد بن حسن صفار از وی نقل می کند. نجاشی می گوید:

« منبه بن عبد الله أبو الجوزاء التميمي‏ صحيح الحديث. له كتاب نوادر. أخبرنا أبو الحسين بن أبي جيد قال: حدثنا محمد بن الحسن، عن محمد بن الحسن»[[4]](#footnote-4)

شیخ طوسی نیز در ترجمه حسین بن علوان می نویسد:

« أن راوي كتابه المنبه بن عبد الله أبو الجوزاء ، و روى عنه سعيد بن عبد الله ، و محمد بن الحسن الصفار»[[5]](#footnote-5)

ظاهر تعبیر صحیح الحدیث این است که خودش انسان صحیح و موثقی است، وگرنه بعید است که با عدم توثیق یک شخص راجع به او تعبیر به «صحیح الحدیث» کنند. ممکن است «ضعیف فی حدیثه» برای کسی که ثقه است بگویند مثل محمد بن خالد برقی که می گویند «ضعیف فی الحدیث» ولی توثیق هم دارد، این قابل جمع است؛ زیرا کسی که از ضعفاء زیاد نقل کند ضعیف فی الحدیث می شود، لکن اینکه شخصی صحیح الحدیث شود، بگوییم که تنافی با دروغگو بودن خود وی ندارد، صحیح نیست. صحیح الحدیث غیر از این است که بگوییم احادیث وی مستنکر نیست، ظاهر صحیح الحدیث موثق بودن شخص است. مخصوصا که راوی از وی صفار است که از اجلای قمیین بود و اگر بناء بود که ضعیف بوده باشد، صفار متهم می شد به اینکه از ضعفاء اکثار می کند.

شخص بعدی حسین بن علوان است که توثیق روشنی ندارد؛ لذا آیت الله زنجانی در وثاقت ایشان تشکیک می کنند[[6]](#footnote-6). نجاشی در مورد وی می نویسد:

« الحسين بن علوان الكلبي‏ مولاهم كوفي عامي، و أخوه الحسن يكنى أبا محمد ثقة، رويا عن أبي عبد الله عليه السلام، و ليس للحسن كتاب، و الحسن أخص بنا و أولى»‏[[7]](#footnote-7)

ما بار ها عرض کرده ایم که ثقۀ به حسن بن علوان می خورد و لاأقل اجمال دارد. نه اینکه به حسین بخورد. اما وجه توثیق حسین بن علوان عبارتی است که ابن عقدۀ دارد که «کان الحسن أوثق من أخیه و أحمد عند أصحابنا»[[8]](#footnote-8) آیت الله زنجانی فرموده اند که افعل تفضیل نه دلیل بر وجود فضیلت در مفضل و نه در مفضل علیه است. مثل اینکه به دو پیرمرد می گویید أیهما اصغر من الآخر با اینکه هیچ کدام صغیر نیستند[[9]](#footnote-9)، نسبت به دو آدم بد می گویید این از آن یکی بهتر است، با اینکه هیچ کدام آدم خوبی نیستند.[[10]](#footnote-10)

به نظر ما این ها قرینه می خواهد، انصافا ظاهر اینکه بگوییم شیخ أنصاری افقه از ملای دربندی بود، این است که ملای دربندی نیز فقیه بوده است. عرفی نیست بگوییم که شیخ أنصاری از فلان بقال افقه بوده است. اگر معنای لغوی افقه مراد باشد به معنای افهم است، بلی، امام علیه السلام به حلبی فرمود که خدا رحمت کند همسر شما را که از شما فهمیده تر بود، زیرا می خواست قبل از طواف نساء با همسرش نزدیکی کند، می آید و به امام می گوید: ناگهان دیدم که موی سرش را با دندانش مقداری چید، حضرت فرمود رحمها الله إنها أفقه منک[[11]](#footnote-11)، این أفقه به معنای أفهم است. اما اگر بگویید که فلانی أورع است، زید أورع از عمرو است، نسبت به دو فاسق فاجر گفته نمی شود أورع، عرفی نیست. آیت الله زنجانی گویا می خواهند بفرمایند عرفی است. به نظر ما کلامی که علامه حلی نقل می کند که «حسن أوثق من أخیه» با توجه به اینکه حسن بن علوان قطعا ثقه است با توجه به توثیقی که نجاشی کرده است، اگر به عرف بگویید که حسن ثقه بوده و أوثق از حسین بوده، عرف می فهمد که حسین نیز ثقه بوده است.

برخی گفته اند عند اصحابنا را ابن عقدۀ گفته است که زیدی مذهب بوده و شدید العناد در مذهب زیدی بوده است. گرچه ثقه است ولی شدید التعصب بود. او وقتی می گوید حسن أوثق بوده عند اصحابنا یعنی نزد زیدی ها و به دردی نمی خورد. این کلام خلاف ظاهر است؛ زیرا ابن عقده خود را شیعه می دانست و عند اصحابنا که می گفت یعنی نزد شیعه، ما نیز به زیدیه جارودیه می گوییم که اصحاب ما هستند. برخلاف زیدیه بتریه که قائل به خلافت شیخین هستند.

**سوال:** تعبیر ثقه در کلام نجاشی برای حسین بن علوان است.

**جواب:** احتمال دارد برای حسن باشد. اگر قرار بود برای حسین باشد مناسب بود بگوید و کان ثقۀ لاأقل اجمال دارد. خود محقق خویی نیز در معجم پذیرفته است که این توثیق ممکن است به حسن بخورد[[12]](#footnote-12) و درست نیز همین است. ابومحمد کنیه حسن بن علوان بوده است، قطعا کنیه حسین، ابومحمد نیست، ظاهرا ابوعلی است.

**سوال:** آیا با کثرت روایت اجلاء نمی توان حسین بن علوان را توثیق کرد؟

**جواب:** منبه بن عبدالله با اینکه خودش صحیح الحدیث است که وثاقتش استفاده می شود، ولی نقل وی از حسین بن علوان آنقدر زیاد نیست که بتوان وثاقت حسین را از این طریق نتیجه گرفت.

به نظر ما همین توثیق ابن عقدۀ برای اثبات وثاقت حسین بن علوان کفایت می کند.

راوی بعدی در سند عمرو بن خالد است که ‌کشی از عیاشی نقل می‌‌کند از ابن‌فضال او را ثقه دانسته است. راوی دیگر نیز زید بن علی است که طبق روایات ثقه و عالم و صدوق بوده است.

#### بررسی دلالی روایت

گفته می‌‌شود که این روایت دلیل بر این است که کسی که بر تعلیم قرآن اجرت مطالبه کند فاسق است، چون مبغوض امیرالمؤمنین است. این مسئله که سید مطرح کردند مسئله تعلیم قرائت حمد و سورۀ و تعلیم سایر احکام بود، قسمت اول که مسئله تعلیم قرائت حمد و سورۀ است با این روایت مشخص می شود.

### کلام آیت الله سیستانی در مناقشه به استدلال به روایت

آیت الله سیستانی مبنای وثوق صدوری در روایات را قائل هستند؛ از این رو می فرمایند وثوق به صدور این روایت حاصل نمی شود. عرض ما این است که وقتی وثاقت حسین بن علوان ثابت می شود، چرا باید وثوق به صدور نداشته باشیم؟ احتمالا در اثبات وثاقت ایشان تشکیک می کنند که جواب آن داده شد.

اما از نظر دلالت ایشان فرموده بغض امیرالمؤمنین ظهور در حرمت فعل ندارد؛ مانند طلاق که أبغض الحلال عند الله است ولی حلال است.

ممکن است به ایشان اشکال شود که بغض فعل با بغض شخص متفاوت است. فعل مکروه نیز می تواند بغض فعلی داشته باشد ولی اگر قرار باشد خداوند فعلی را ترخیص داده باشد معنا ندارد که مبغوض امیرالمومنین علیه السلام باشد؛ بنابراین بغض ایشان دال بر حرمت فعل می شود. اشکال نشود که در موارد متعددی لعن اهل بیت در مورد کسانی صادر شده است که فعل مکروه را مرتکب شده اند؛ زیرا لعن به معنای دوری از رحمت خداوند است و لزوما به معنای بغض نیست. مانند روایاتی که وارد شده است :« مَنِ اسْتَوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ وَ مَنْ كَانَ آخِرُ يَوْمَيْهِ شَرَّهُمَا فَهُوَ مَلْعُون‏»[[13]](#footnote-13) معلون به معنای دور از رحمت خداوند است و ملازمه ای با مبغوض خداوند بودن ندارد.

به صرف استعمال در برخی از موارد مثل «ان الله یبغض المطلاق الذوّاق»[[14]](#footnote-14) دلیل نمی شود که بغض دال بر رحمت نباشد. در اینگونه موارد قرینه منفصله وجود دارد که کثرت طلاق حرام نیست. حتی در برخی از مکروهات که قرینه بر عدم حرمت آن ها وجود دارد، لفظ یحرم نیز به کار رفته است و لفظ بغض از لفظ یحرم بد تر نیست.

در جواب گفته می شود که بغض افراد نیز مراتب دارد. گاهی به کسی می گویند به نسبت به تو بغض دارم، منظور این است که من از شما خوشم نمی آید. گاهی امیرالمومنین علیه السلام به فردی به خاطر کار زشتی که انجام داده می فرمایند من بغض دارم، منظورشان این است که کار خوبی نکرده اید، مرتبه ای از بغض را ابراز می کنند، گاهی شخصی عادل است ولی بخیل است، مثلا به واجبات اکتفاء می کند و در مورد زکات نیز کاری می کند که زکات یا خمس به وی تعلق نگیرد، در موارد احتیاط واجب هم به فالأعلم رجوع می کند تا تکلیفی بر دوشش نیاید، اگر کسی به او بگوید من از شما خوشم نمی آید، به تناسب این کارهایی که انجام می دهد دلالت بر حرمت ندارد.

تنها توجیه فرمایش آقای سیستانی این است که ابغضک لله یعنی من بخاطر خدا از تو خوشم نمی‌آید؛ زیرا کاری می کنی که در عرف متشرعه ناپسند است. و لذا گفته می‌‌شود از اول ظهور ابغضک در حرمت قابل تامل است. این نهایت تقریبی است که می‌‌شود برای فرمایش آقای سیستانی کرد.

آیت الله سیستانی ظهور لفظ مکروه را نیز در حرمت می داند به قرینه روایتی که وارد شده است:

« كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يَكْرَهُ أَنْ يَسْتَبْدِلَ وَسْقاً مِنْ تَمْرِ الْمَدِينَةِ بِوَسْقَيْنِ مِنْ تَمْرِ خَيْبَرَ لِأَنَّ تَمْرَ الْمَدِينَةِ أَدْوَنُهُمَا وَ لَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ ع يَكْرَهُ الْحَلَالَ»[[15]](#footnote-15)

ولی با این حال تعبیر «أبغضک لله» را موجب حرمت نمی داند و این ها با هم تنافی ندارند. لفظ مکروه یک اصطلاحی است که در آن زمان در حرمت به کار می رفته است ولی لفظ أبغضک اینطور نیست.

### پاسخ از فرمایش آیت الله سیستانی

انصاف این است که هرچه فکر می کنیم می بینیم این روایت تناسب با حرمت دارد. تعبیر امیرالمومنین علیه السلام که می فرمایند به خاطر خدا بغض شما را دارم، تناسب عرفی با حلال بودن این فعل ندارد.

اینکه توجیه شود که حضرت نسبت به برخی کارها خوششان نمی آمده است، صحیح نیست، خوش نیامدن یک بحث است، تعبیر «أبغضک لله» بحث دیرگی است که دال بر حرمت است. بنابراین به نظر ما سند و دلالت روایت تمام است.

محقق خویی نیز کسب اجرت از اذان گفتن را به دلیل وجود روایتی که تعبیر بغض دارد حرام می دانستند؛ در روایت آمده است:

« مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُنَبِّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّكَ لِلَّهِ فَقَالَ لَهُ لَكِنِّي أُبْغِضُكَ لِلَّهِ قَالَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّكَ تَبْغِي عَلَى الْأَذَانِ وَ تَأْخُذُ عَلَى تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ أَجْراً»[[16]](#footnote-16)

ظاهر روایت این است که حرام است، تبغی علی الأذان به معای «ترید کسبا» است. البته این اختاص به اذان دارد و در جمیع مستحبات نیست. گفته نشود که وقتی از اذان به سایر مستحبات تعدی نمی شود پس نباید از تعلیم قرائت نیز به سایر واجبات تعدی شود؛ زیرا متفاهم عرفی این است که واجبات دیگر نیز این حکم را دارند. اگر الغاء خصوصیت نیز شود بالأخره بخشی از مسئله سید یزدی رحمه الله حل می شود.

#### قرینیت ذیل بر صدر روایت

در ادامه روایت محل بحث آمده است:

« و سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول من اخذ علی تعلیم القرآن اجرا کان حظه یوم القیامة»

کسی که بر تعلیم قرآن مزد بگیرد حظش و بهره‌اش از تعلیم قرآن همین مزدی است که گرفته است یعنی به او ثواب نمی‌دهند. و لذا گفته می‌‌شود این قرینه می‌‌شود بر این‌که اخذ اجرت بر تعلیم قرآن حرام نیست، اگر حرام بود نمی‌گفتند کسی که بر تعلیم قرآن مزد بگیرد در روز قیامت بهره‌اش از تعلیم قرآن همین مزدی است که گرفته است، باید می‌‌گفتند روز قیامت که می‌‌شود ملائکه عذاب می‌‌آیند و به خاطر این فعل حرام عذابش می کنند.

در یک متن امیرالمؤمنین بفرماید که انا ابغضک لله لانک تاخذ علی تعلیم القرآن اجرا و سمعت رسول الله صلی الله علیه و‌ آله یقول من اخذ علی تعلیم القرآن اجرا کان حظه یوم القیامة، اصلا آن ظهور اول را هم سست می‌‌کند.

مشکل روایت این ذیل است. چون این ذیل با حرمت تناسب ندارد. مثل این می‌‌ماند که یک کسی به یک مثلا دختر خانمی تعلیم قرآن بکند بعد تقبیلش بکند بعد بگوییم حظ تو از تعلیم قرآن همین تقبیلی است که می‌‌کنی. این تناسب با حرمت این کار ندارد. اگر بناء بود در آخرت عذاب بشود نمی گفتند که حظ شما همان مزدی بود که گرفتید زیرا اجر نگرفتن تلازمی با عقاب ندارد. بنابراین در نتیجه با کلام آیت الله سیستانی موافقت می کنیم که روایت تناسبی با حرمت ندارد؛ زیرا این تعبیر که امیرالمؤمنین نقل کرد کلام پیامبر را در کنار ابغضک لله ما یصلح للقرینیة است و مانع از ظهور کلام امیرالمؤمنین در حرمت می‌‌شود. و لذا این روایت بخاطر این ذیل قابل استدلال نیست.

1. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص652.](http://lib.eshia.ir/10028/1/652/أخذ) [↑](#footnote-ref-1)
2. [موسوعة الامام الخوئی، السید أبوالقاسم الخوئی، ج30، ص379.](http://lib.eshia.ir/71334/30/379/فالصحیح) [↑](#footnote-ref-2)
3. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص376.](http://lib.eshia.ir/10083/6/376/تبغی) [↑](#footnote-ref-3)
4. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص422.](http://lib.eshia.ir/14028/1/422/محمد%20بن%20الحسن) [↑](#footnote-ref-4)
5. . لم نعثر بهذا التعبیر فی کتب الشیخ و لکن حکی عنه المحقق الخویی فی معجم الرجال ج 19 ص 353. [↑](#footnote-ref-5)
6. . کتاب نکاح (شبیری)، جلد: ۲، صفحه: ۶۰۹. [↑](#footnote-ref-6)
7. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص52.](http://lib.eshia.ir/14028/1/52/للحسن) [↑](#footnote-ref-7)
8. . رجال العلامه الحلی، ص 216. [↑](#footnote-ref-8)
9. . کتاب نکاح (شبیری)، جلد: ۲، صفحه: ۶۱۰. [↑](#footnote-ref-9)
10. . ایشان نقل می کرد در زنجان خانی بود که خیلی ظالم بود و به او می گفتید بعد از خودت یک خدا بیامرزی بگذار. می گفت: گذاشته ام. یک پسری دارم که وقتی مسلط بر مردم شود مردم می گویند صد رحمت به پدرش! [↑](#footnote-ref-10)
11. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج4، ص441.](http://lib.eshia.ir/11005/4/441/افقه) « عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي لَمَّا قَضَيْتُ نُسُكِي لِلْعُمْرَةِ أَتَيْتُ أَهْلِي وَ لَمْ أُقَصِّرْ قَالَ عَلَيْكَ بَدَنَةٌ قَالَ قُلْتُ إِنِّي لَمَّا أَرَدْتُ ذَلِكَ مِنْهَا وَ لَمْ تَكُنْ قَصَّرَتِ امْتَنَعَتْ فَلَمَّا غَلَبْتُهَا قَرَضَتْ بَعْضَ شَعْرِهَا بِأَسْنَانِهَا فَقَالَ رَحِمَهَا اللَّهُ كَانَتْ أَفْقَهَ مِنْكَ عَلَيْكَ بَدَنَةٌ وَ لَيْسَ عَلَيْهَا شَيْ‏ءٌ». [↑](#footnote-ref-11)
12. [معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج19، ص353.](http://lib.eshia.ir/14036/19/353/أخیه) [↑](#footnote-ref-12)
13. [الأمالی، شیخ صدوق، ج1، ص668.](http://lib.eshia.ir/27725/1/668/ملعون) [↑](#footnote-ref-13)
14. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص54.](http://lib.eshia.ir/11005/6/54/یبغض) « عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا مِنْ شَيْ‏ءٍ مِمَّا أَحَلَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ وَ إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْمِطْلَاقَ الذَّوَّاقَ». [↑](#footnote-ref-14)
15. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص188.](http://lib.eshia.ir/11005/5/188/یکره) [↑](#footnote-ref-15)
16. [استبصار، شیخ طوسی، ج3، ص65.](http://lib.eshia.ir/11002/3/65/تبغی) [↑](#footnote-ref-16)